



همایون و استاد محمد رضا شجریان، کیهان کلهر و حسین علیزاده

"هنر ناب هماره خود را می آغازد"

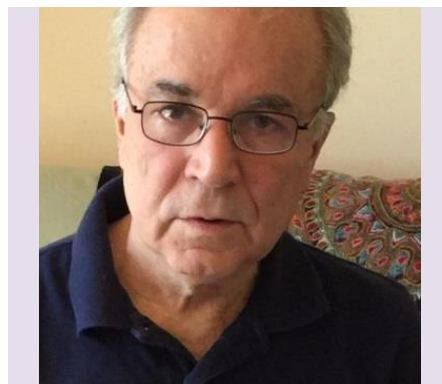
فردریک نیچه

اگر بپذیریم در سکوت و سرمای زمستان کسی را یارای سخن گفتن نیست چه رسد به داد و بیداد، در آغاز با یک معضل درونی در مفهوم منطقی روبرو هستیم.

باز اگر بپذیریم که "داد و بیداد" مضمونی گلایه ای دارد، با معضل دیگری در شکل و ساختار موسیقائی روبرو خواهیم بود؛ چون هم "داد" و هم "بیداد" در پرده های همایون و ماهور هستند

که لحنی کم و بیش فریادگونه دارند. و باز اگر بپذیریم مورد زیبا آن است که لحنی کلی و مستقل از مفاهیم بیآفریند، بی هیچ قصد و غرضی و قبول کنیم که زیبایی غایتی است بی فرجام، با معضل دیگری روبرو هستیم، زیرا "داد و بیداد" در زمستان را باید بی دخالت و تصرف فرجام شناسانه مورد داوری ذوقی صرف قرار دهیم یعنی حکمی زیباشناسانه که رابطه ی تنگاتنگ با کاربرد هنری اش دارد؛ هرچند می توان از آن در جهت حکمی سیاسی و یا جامعه شناسانه سود برد.

بعلاوه، در این داوری نمی بایست برایمان مطرح باشد که محمد رضا شجریان استاد آواز ایران است (که هست) و یا حسین علیزاده استاد تار هست (که هست) یا کیهان کلهر و همایون شجریان نوازندگان چیره دستی هستند (که هستند). یک قضاوت زیباشناسانه می بایست شکل و ساختار هنری را از شخصیت مؤلف و آفریننده آن تهی کند و پیش زمینه های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی آنرا کنار بزند تا بتواند زیبایی و والائی اثر را از پرده بیرون افکند.



نقد موسیقی

داد و بیداد در زمستان

اجزایی بر اساس شعر

زمستان اخوان ثالث

نادر مجد

حال با یک چنین پیش درآمدی می توان به نقدی بی طرفانه از "داد و بیداد در زمستان" پرداخت. البته می شود نام این اثر را "زمستان در داد و بیداد" گذاشت که از نظر موسیقائی مقبول تر می نماید، چرا که نشان می دهد شعر زمستان اخوان ثالث در مقام "داد و بیداد" به گفته ی حسین علیزاده اجرا شده است، هر چند این زیاد به بحث ما مربوط نیست.

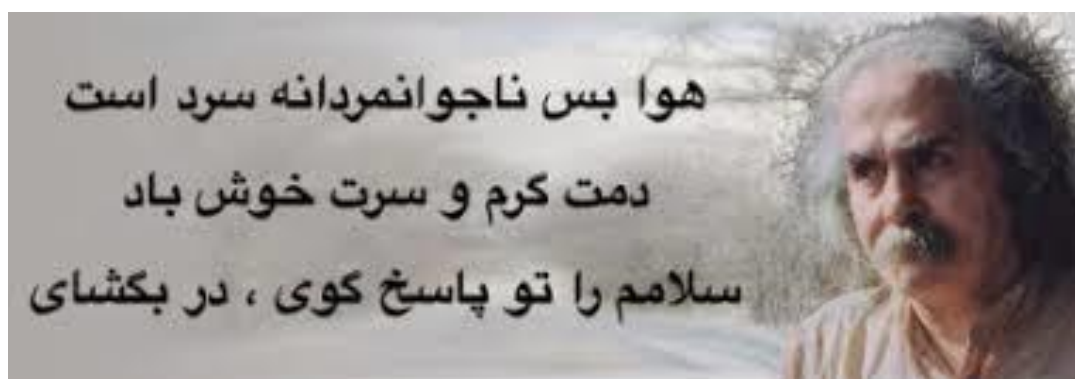
ضمناً ذکر این نکته ضروری است که چرا نگارنده نام این اثر را که رسماً "زمستان" نام گذاری شده به "داد و بیداد در زمستان" تغییر داده است. همانگونه که به تفصیل شرح داده خواهد شد، موسیقی این اثر از دو بخش تشکیل شده که از منظر شکل و ساختار از آغاز تا پایان با هم متفاوتند، هر چند به صورت ارگانیک با یکدیگر همخوانی دارند؛ یکی داد و بیداد و دیگری زمستان.

بخش "داد و بیداد" این اثر یک شکل آوایی متحرک صرف است و گریزان از مفهوم سازی؛ در حالی که بخش "زمستان" بنا به خاصیت کاربرد واژگانی و کلامی آن به شدت آئینی، مناسکی، و اسطوره ای است. بخش نخست نوعی گسست از سرچشمه ی آئینی هنری است که بنا بر عادت شنیداری زیبایی نمی آفریند، اما شگفتی می آورد. بخش دوم نگرشی آشتی پذیر با اسطوره سازی و خاطره پردازی دارد. اولی چیزی است که به جایی نرسیده و جدا از واقعیت تجربی است و پایه ی آن بر بی پایه گی است، رمز آمیز است و پنهان چون هوسی بی پایان.

اما زمستان در شکل آوازی اش محتوای ناب خود را به گونه ای کامل در قالب هنری حل می کند و بدینسان روح دست نیافتنی اش را و شکل ظهور ابژکتیوش را از دست می دهد؛ پس تجلی هنری خود را به معنای صفتی از ابژه که می بایست فراتر از شکل ظاهری اش رود واز فعلیت و واقعیت ژرف تر شود به فراموشی می سپارد.

"داد و بیداد در زمستان" حاصل خیال پردازی دو مؤلف می باشد. در "داد و بیداد" حسین علیزاده با مهارت کامل در پی معرفی و ارایه ی مقام تازه ای در ردیف موسیقی سنتی ایران است، در حالیکه محمد رضا شجریان، با اشراف ویژه و منحصر به فرد خود به ردیف آوازی، قصد دارد آواز تصویری را جانشین آواز تحریری کند؛ خیال پردازی دو آفریننده که در دو ژانر متفاوت هنری نشو و نمو کرده اند - یکی به شدت نوگرا و آن دیگر سنتی. جالب اینجاست که انگاره دو مؤلف با ویژگی های خاص خود، در تحلیل نهائی به نوعی همخوانی سنت و نو منتهی می شود.

زیبائی اثر هر چند غایتی هنری دارد، اما حداقل در قطعه ی "داد و بیداد" هدفمند نیست و باید هم چنین باشد. قطعه با زخمه های تار علیزاده آغاز می شود و ساز کوبه ای آرام آرام به تار می پیوندد، البته گوئی مردد است، مطمئن نیست که آیا تار گوشه ی چشمی به او خواهد داشت یا نه. اما به تدریج خود را در مونولوگ تار جا می کند،



خواسته یا ناخواسته. سپس بخشی از یک دیالوگ میان تار و تنبک ادامه می یابد تا نوبت کمانچه برسد و هر سه پس از رد و بدل کردن چند جمله منتظر آوازخوان می شوند.

"سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت" از پرده ی "فا" در "داد" از ماهور با استفاده از "می بکار" شروع می شود، اما به سرعت به پرده ی "ر" در "بیداد" همایون با به کار گیری "می بمل" ختم می شود "سرها در گریبان است". بلافاصله، شنونده متوجه می شود که این قطعه یک اثر موسیقائی با رمزگان قراردادی و شناخته شده نیست. آشنائی زدائی جوهر اصلی این خیال پردازی است که موجب شعف و نشاط فزاینده در مخاطب آگاه می شود. هنرمند می خواهد موقعیت های تکراری، کلیشه ها، و روایات آوائی یک شکل و استاندارد را در هم شکنند.

"داد و بیداد در زمستان" در شکل هنری اش به نبوغ خالق، و در این مورد به آفریننده های آن وابسته است. اما این اثر از نبوغ آفریننده فراتر می رود. الهام که ارزش هنری اثر می باشد مؤلف را پشت سر می گذارد، اثر وحدت ارگانیک فرضی را شالوده شکنی می کند چرا که کلیتی دروغین در خارج از خود را انکار می کند.

"داد و بیداد در زمستان" لذتی را به دنبال دارد که نیازمند اندیشیدن است، زیرا اصل را بر درهم شکستن عادت های زیباشناسانه گذاشته است، هم به استقلال فکری نیاز دارد و هم موجب آن می شود. این اثر تنها انتظار تازگی است بدون آنکه خود مورد تازه باشد. به عبارت دیگر شنونده و مخاطب هنری ادعاهای هنرمند در شکل و ساختار اثر رابه عنوان مقامی تازه مورد نظر دارد و نه خود آنرا. "داد و بیداد در زمستان" می خواهد بیرون از مفاهیم شناخته شده موضوع زیبایی و والائی یا به عبارت دیگر یک لذت ناگزیر باشد.

موسیقی هنر ناب آوای مطلق است. هم زیباست و هم والا. زیبایی در برابر شیدائی جلوه می کند، اما والائی شگفت آور است. مورد والا باید بطور ناب ساده و عظیم باشد. زیبایی مرزی متعین دارد و کرانمند است. والائی اما بی کران و نامحدود می باشد. زیبا بطور ایزدکتیو وجود دارد لیکن والا را نمی توان نشان داد و گوئی امری است که در تخیل وجود دارد، چرا که احساس ناب است و محرک نوعی هراس و دلهره. والائی واکنش میان

خیال و شناخت ماست. شاید در مقایسه تفاوتی است که کانت میان نومن (ذات شئی) در مقابل فنومن (پدیده) قایل است.

حال براساس کدام احساس، هیجان، یا عاطفه می بایست حکم به والائی "داد و بیداد در زمستان" داد؟ والائی لحظه ای از حقیقت را نشان می دهد مستقل از اینکه ما آن را بشناسیم یا نه. لحظه ای که فراتر از زیبایی می رود. در یک قطعه ی موسیقائی ناب و والا، معنا مرتب به تاخیر می افتد یعنی چیزی فراتر و برتر از هر گونه قیاس. والائی به موقعیت ذهنی باز می گردد.

طبق تعاریف فوق "داد و بیداد در زمستان" می توانست والا و ناب باشد اگر در گوهر خود نایافتنی می ماند. این اثر در بخش "زمستان" آن هدفمند بود و قصد و غایتی فراتر از کاربرد آوائی داشت و از کلیتی و مفهومی خارج از خود سخن می راند، ناگزیر بود چون از واژگان سود می جست.

اما "زمستان" قراردادی و کلیشه ای نبود. زیبا بود و شیدائی می آفرید. لیکن زمستان خالی از اشکال نیز نبود. وزن شعر مهدی اخوان ثالث بر کالبد آوائی قطعه کمی سنگینی می کرد. تنوع واژگان و تصاویر شعر اخوان از تنوع و رنگ آمیزی ملودیک اثر پیشی گرفته بود. فضا سازی از طریق آواها و ساختار موسیقائی برای القاء زمستان محدود بود. در اینجا صرفاً منظور این است که اگر قطعه بدون کلام اجرا میشد، آیا شنونده ی اثر می توانست بروودت و سرمای زمستان را احساس کند؟

کثرت تصاویر شعری و گوناگونی واژه ها موجب می شد تا آوازه خوان گاهی مجبور شود شعر را به حالت نقالی اجرا کند. در عین حال بازگشت مداوم و مکرر موسیقی سازها و آواز به تونال "ر" گاهی اثر را یکنواخت و مونوتونیک می کرد.

هرچند این اثر محصول خیال پردازی دو هنرمند بود، اما در فرم و ساختار کم و بیش هماهنگ و هم وزن بود. خیال پردازی هنرمند یک امر سوپژکتیو است. البته سوپژکتیویته در هنر از من فردی فراتر می رود و به من کلیتی و تاریخی و فرهنگی تبدیل می شود. اما هنر در نهایت حاصل یک خیال پردازی کاملاً شخصی است.

این خیال پردازی مشترک شجریان و علیزاده همرا با شعر زیبای اخوان ثالث دلالت نمادینی است بر شرایط سرد و ماتم زده ی فرهنگی، سیاسی، و اجتماعی ما. مگر نه آنکه کسی فریاد می زند که "سرها در گریبان است" و ما هر یک بدون شناخت این واقعیت تلخ در پی قیل و قال خویشیم؟ و سرانجام زیبایی در هنر به گفته ی نیچه آنست که "هنر ناب همآره خود را می آغازد". ار این روی، می بایست مطمئن بود که "داد و بیداد در زمستان" از یک چنین ویژگی برخوردار است که خود را مدام بیآغازد. **نادر مجد، ویرجینیا، ژانویه ۲۰۲۲**